

گفت و گوی هژیر پاسچی با رضا فراهانی لنکرانی

رفتار ج.ا با سندیکاها در زمان شاه هم نشده بود

اشاره: رضا فراهانی در سال ۱۳۲۳ در قریه‌ی لنکران از توابع فراهان اراک متولد شد. از سال ۱۳۴۱ به سندیکای کارگران خیاط پیوست و به‌عنوان عضو کمیسیون تشکیلات با این سندیکا به همکاری پرداخت. پس از چندی، پیشنهاد تأسیس کتابخانه را به هیأت‌مدیره ارایه داد و از آن به بعد مسئولیت اداره‌ی کتابخانه را هم برعهده گرفت. بعد از انقلاب در سال ۱۳۶۰ به‌عنوان عضو هیأت‌مدیره‌ی سندیکا برگزیده شد و این مصادف شد با تعطیلی سندیکا در سال ۱۳۶۱. با این پیر سندیکایی، ظهور و فعالیت پر فراز و نشیب سندیکای کارگران خیاط را مرور کرده‌ایم.

آقای فراهانی! وضع کارگاه‌های خیاطی در آن زمانی که کار در آن‌ها را آغاز کردید چگونه بود؟

آن‌زمان خیابان لاله‌زار، چهارراه استانبول و خیابان شاه‌رضای آن‌زمان و انقلاب فعلی مرکز تجمع مغازه‌های خیاطی بود. در خیابان لاله‌زار چندین پاساژ مانند پاساژ بهار، پاساژ سینا و پاساژ جواهری مرکز مغازه‌های خیاطی بود که در بالاخانه‌های این پاساژها قرار داشتند. این محل‌ها را می‌شد حتی به‌نوعی کارخانه دانست؛ چون همه‌ی کارگران مغازه‌های مختلف با هم دوست بودند و با هم به قهوه‌خانه می‌رفتند. طبقه‌ی همکف این پاساژها هم پارچه‌فروشی بود. این خیاطان درجه‌بندی داشتند. یکی از روسای اتحادیه‌ی کارفرماها به نام نراقی که در اروپا تحصیل کرده بود و در فرانسه دوره‌های خیاطی مدرن را گذرانده بود و مدرک عالی خیاطی داشت، آمد تا به کارهای خیاطی سر و سامانی بدهد. آن‌زمان یکی از مشکلات ما این بود که پارچه‌فروش‌ها خیاط معرفی می‌کردند و گاهی اوقات يك خیاط بد که با پارچه‌فروش رابطه داشت لباس را خراب می‌کرد و مشتری ناراضی می‌شد. مشکل دیگر بُرشی بود که کارفرما می‌زد و معمولاً اشتباه بود، بنابراین دوخت لباس خوب از کار در نمی‌آمد. این مسأله هم بین کارگر و کارفرما مشکلاتی را ایجاد می‌کرد. نراقی آموزشگاه اتحادیه را راه انداخت و هیأت‌مدیره‌ی اتحادیه‌ی کارفرمایان را تصویب‌کرد که همه‌ی خیاط‌ها می‌بایست در این کلاس‌ها شرکت کنند. بر اساس این کلاس‌ها خیاط‌ها درجه‌بندی شدند و به خیاط‌های درجه يك و دو و سه تقسیم‌شدند. درضمن تصویب‌شد که خیاط‌ها جوازشان را که در آن هم درجه‌ی خیاط معلوم شده بود و هم اجرتش، به دیوار بزنند. شما وقتی به خیاطی می‌رفتید، می‌دیدید که درجه‌ی خیاط چیست و مزد او چه‌قدر است. کارگرها هم این درجه‌بندی را داشتند.

سندیکای کارگران خیاط چه‌گونه شکل گرفت؟

آن‌زمان در میان کارگران خیاط تیپ‌هایی بودند که شهرت حرفه‌ای داشتند و افتخار هم می‌کردند. کسانی مانند دارابی که واقعاً در کار خود استاد بود، کاظم مقدم و داور چهره‌هایی بودند که ما، هم زمانی‌که پادو بودیم و هم زمانی‌که کارگر شدیم، آرزو داشتیم که جواب سلام ما را بدهند. این افراد معمولاً برای رجال لباس می‌دوختند؛ از خود شاه تا درباریان و اشراف آن زمان. پس کارگران یقه‌سفیدی وجود داشتند که بیش از مزدشان انعام می‌گرفتند و از بالا به دیگران نگاه می‌کردند و توقع احترام داشتند. در کنار این افراد يك‌عده کارگر سیاسی و اهل مطالعه هم بودند، مانند بهنام که از زندان آزاد شده بود و خیلی دوستش داشتیم و همین‌طور هوشنگ قلعه‌نوعی که من خیلی تحت‌تأثیر او بودم، چون نسبت به کارگران غم‌خوار بود و کتاب در اختیار دیگران می‌گذاشت. برای این‌که بیش‌تر با این کارگر مبارز

آشنا شوید خاطره‌ای را که از او دارم برای شما می‌گویم: يكبار يك كودك كوچك به مغازه‌ی خیاطی ما آمد که تصنیف بفروشد، هوشنگ که دست‌های كوچك و زخمی این بچه را دید از او پرسید پدرت چه‌کاره است و كودك گفت که پدرم را به‌خاطر دزدی کشته‌اند و مادرم هم مرده است. هوشنگ همه‌ی تصنیف‌های این بچه را خرید و شب او را به خانه برد و همسرش که تازه با او ازدواج کرده بود، این بچه را شست و لباس نو تنش کرد. بچه مدتی با هوشنگ زندگی کرد اما بعد از مدتی فرار کرد. يكروز ظهر من زیر میز خیاطی خوابیده بودم و بچه‌های دیگر هم برای ناهار بیرون رفته بودند که دیدم هوشنگ دارد به‌خاطر آن بچه گریه می‌کند. همین صحنه خیلی روی من اثر گذاشت. سال ۱۳۳۸ زمانی که شکل‌گیری سندیکای کارگران خیاط آغاز شد، این کارگران آگاه و مبارز برای تأسیس سندیکا یقه‌سفیدها را جلو فرستادند. مثلاً داور که از گت‌دوزهای معروف و محبوب بود، داشت برای تأسیس سندیکا امضا جمع می‌کرد. حتی همین داور از خود هوشنگ قلعه‌نوعی هم امضا گرفت. این افراد در مرحله‌ی اول تعداد زیادی امضا به‌اضافه‌ی مقداری كمك مالی جمع‌کردند. سندیکا که راه‌افتاد بچه‌های اهل فن و سندیکالیست، معروف و محبوب شدند و زمام سندیکا را در دست گرفتند. حسین بسطچی، جعفر عظیمی، شهنوسی، هوشنگ قلعه‌نوعی، شبستری، جعفری که دبیر سندیکا شد و عزت چمنی تبدیل به چهره‌های معروفی شدند که در مسأله‌ی بیمه‌کردن صنف و بهبود وضعیت بهداشتی کارگاه‌ها خیلی مؤثر بودند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دوره‌ی فترت سندیکاها را داریم؛ به‌دلیل سرکوب کارگران مبارز و فعال و برخورد با اتحادیه‌های کارگری. می‌خواهم بپرسم چه‌گونه شد که سندیکاها مجدداً فعال شدند؟ آیا این سیاست رژیم بود یا تحت‌فشار کارگران بود که سندیکاها فعال شدند؟

البته بعد از کودتا برخی سندیکاها با توجه به قدرت و توان‌شان خیلی‌زود خودشان را بازیافتند. این‌را هم بدانیم که لبه‌ی تیز حمله‌ی رژیم روی احزاب به‌خصوص حزب توده ایران بود و کمتر سندیکالیستی مورد هجوم قرار گرفت و سندیکایی‌بودن جرم نبود. اما به‌دلیل این‌که افرادی از هیأت‌مدیره‌ها و اعضای فعال با حزب توده ارتباط داشتند و گاهی در میتینگ‌ها تابلوی سندیکاها را بالا برده بودند، این افراد بازداشت شدند و بعد این فشار به سندیکاها منتقل شد. اما سندیکالیست‌ها خیلی زود فعال شدند؛ مثلاً کودتا در سال ۱۳۳۲ اتفاق می‌افتد و در سال ۱۳۳۴ سندیکای کفاشان اعلام اعتصاب می‌کند، درحالی‌که چند نفر از اعضای هیأت‌مدیره‌ی این سندیکا مانند سپاه‌منصور و دوزدوزانی هنوز در زندان بودند. خواسته‌ی صنفی در این اعتصاب بعد از مدت کوتاهی تبدیل به‌خواسته‌ی آزادی زندانیان سندیکایی می‌شود و موفق می‌شوند سندیکایی‌ها را آزاد کنند. اما نکته‌ی اساسی ماجرا در این‌جاست که شاه بعد از کودتا مؤمن شد و به مگه رفت و احرام بست، در نتیجه، آن‌موقعی که حقوق بشر به اعدام‌ها اعتراض کرد، شاه گفت ما **حقوق بشر چشم‌آبی‌ها** را قبول نداریم و در ضمن غرب هم خیلی فشار نمی‌آورد و جهان سرمایه‌داری از سرکوب چپ حمایت می‌کرد. اما چپ که سرکوب‌شد، دیدند که اقتصاد نباید راکد باشد، باید سرمایه‌گذاری کنند و سرمایه‌ها را جذب کنند. سرمایه‌داری جهانی معتقد بود که در این مرحله باید ارزش‌هایی را در نظر گرفت و شاه هم به‌عنوان دکور سعی کرد سندیکاها را دوباره راه‌بندازد. اسدالله علم که حزب مردم را علم کرد، عده‌ای را دنبال آقای به‌نام جفرودی و بعضی چپ‌ها که از حزب جدا شده و توبه‌نامه نوشته بودند فرستاد؛ این افراد فعالان سندیکایی را می‌شناختند و از همین طریق محلی را در میدان راه‌آهن اجار می‌کردند و از سندیکالیست‌ها خواستند که سندیکاها را خودشان را در این محل راه‌اندازی کنند. بچه‌های سندیکایی گفتند که می‌رویم و در آن‌جا خواسته‌های کارگران را پی‌گیری می‌کنیم. رژیم هم یا به این خواسته‌ها تن می‌دهد یا این‌بار هم سندیکاها را سرکوب می‌کند که در آن‌صورت تازه شرایط ما مثل همین امروز می‌شود. به‌هرحال بسیاری از چهره‌های خوب سندیکایی در این محل فعال شدند. بعد از يك مدت جفرودی که معاونت علم

را برعهده گرفته بود، برای بازدید به این محل آمده بود و دیده بود که سندیکالیست‌ها در آن‌جا حوزه‌های آموزش سندیکایی دارند و این فعالیت‌ها را محدود کرد. به‌علت این محدودیت‌ها چند سندیکا از داخل این مجموعه خارج شدند و در نظام‌آباد در محل سندیکای نانوایان فعالیت خودشان را آغاز کردند. حتی وقتی زندمیاد یعقوب مهدیون با آن جثه‌ی ریزش برای گرفتن تابلوی سندیکای کفاشان به میدان راه‌آهن رفته بود از طرف عناصر سلطنت‌طلب كتك شدیدی خورده بود اما تابلو را هم با خودش آورده بود. در این محل به‌مرور پنجاه سندیکای مستقل شکل‌گرفت که دایم با سندیکاهای حکومتی در تضاد بودند. مثلاً وقتی حکومت سازمان کارگران را در خیابان ابوریحان در محل کنونی خانه‌ی کارگر راه‌انداخت، سندیکای نانوایان محلی را در میدان شاه آن‌زمان و میدان قیام فعلی تدارك دید که مرکز سندیکاهای مستقل بود و سندیکای نانوایان، کفاشان، خیاطان، بافندگان، قنادان، شرکت واحد، نساجان، کارگران سیمان و چندین سندیکای دیگر در این محل فعالیت می‌کردند. این سندیکاها سیاست مستقلی داشتند اما مثلاً چهارم آبان که سندیکاهای حکومتی برای تبريك تولد شاه می‌رفتند، این‌ها هم می‌رفتند، ولی در آن‌جا هم دست‌بوسی نمی‌کردند و درخواست‌های کارگران را مطرح می‌کردند. چهره‌های ممتاز این جریان، سندیکالیست‌های قدیمی بودند که همه سابقه‌ی فعالیت مبارزاتی داشتند. افرادی مانند عموآوغلی از رسومات، ساراخانیان از شرکت واحد، مهدی حاج‌قاضی تهرانی از سیمان، سمنانی و مهدیون و دوزدوزانی از کفاشان، جعفری از خیاطان، طبرسی از بافندگان سوزنی، معلم و بعدها اسکندر صادقی‌نژاد و جلیل انفرادی از فلزکاران مکانيك چهره‌های ممتازی بودند که هم در صنف‌شان محبوب بودند و هم برای احقاق حقوق کل صنوف فعالیت می‌کردند.

سندیکای کارگران خیاط چه دست‌آوردی برای کارگران خیاط داشت؟

به‌هرحال رشد تکنولوژی و بهبود زندگی کل مردم بطور طبیعی در وضعیت کارگران هم اثر داشت. اما يك‌سری مطالبات خیلی عادی هم بود که کارفرما به آن ترتیب اثر نمی‌داد. مثلاً گذاشتن يك منبع آب در کارگاه‌ها که وقتی کسی تشنه می‌شد، مجبور نباشد تا فشاری سر خیابان برود. برای همین منبع آب اعتصاب شد، برای پول یخ اعتصاب شد. مثلاً یزدی مشهورترین خیاط ایران بود و چهره‌های مشهور خیاطی در کارگاه او کار می‌کردند. این آدم يك ذغال‌دانی کنار کارگاهش داشت و حاضر نبود اتوهایش را برقی کند. این اتوهای ذغالی در شرایطی که در فصل تابستان با در بسته، بدون کولر و تنها با يك پنکه کار می‌کردی، کارگران را از گرما کلافه می‌کرد و خاکسترها را روی سر و روی کارگران می‌ریخت. این یکی از مطالبات کارگران بود. دستمزدها هم خیلی پایین بود و درواقع می‌شود گفت نرخ استنثار ۲۵۰ درصد بود. کارگران خیاط با تکیه بر آموزش‌های سندیکا بود که توانستند امکانات کار را به‌دست آورند، دستمزدها را متعادل‌تر کنند و بیمه هم علی‌رغم مقاومت کارفرماها اجباری شد و قراردادهای ۲۹ درصد هم بسته شد. مشکل دستشویی هم این‌گونه حل شد که آرام آرام خیاطی‌ها از پاساژها به درون آپارتمان‌هایی رفت که دستشویی داشت.

اگر می‌شود در مورد فعالیت‌هایتان در کمیسیون تشکیلات توضیح بدهید.

کار ما درواقع فراهم‌کردن امکانات برای فعالیت سندیکا و هماهنگ کردن این فعالیت‌ها بود. مثلاً پس از يك‌مدت که ما به سندیکاهای مستقل پیوستیم، ساواک به چاپخانه‌ها دستور داد که اعلامیه‌های ما را چاپ نکنند. کمیسیون تشکیلات وظیفه‌داشت که برای کنفرانس‌های فوق‌العاده‌ای که پیش می‌آمد اعلامیه‌ی دعوت را منتشر کند. جلسات هیأت‌مدیره برگزار می‌شد اما زمانی‌که در يك کارگاه اعتصاب می‌شد یا مورد خاصی پیش می‌آمد به تشخیص

هیأت‌مدیره، اعضای فعال برای حضور در کنفرانس دعوت می‌شدند. هیأت‌مدیره بعد از مجمع عمومی بالاترین نهاد تصمیم‌گیرنده‌ی سندیکا بود. سندیکا برای دعوت به این کنفرانس‌ها یا حمایت از اعتصاب کارگاه‌ها یا صنوف دیگر اعلامیه‌هایی می‌داد که همان‌طور که گفتم ساواک جلوی انتشار آن‌ها را گرفت. آن‌زمان اعضای کمیسیون تشکیلات هر شب کشیک داشتند و یک‌نفر یا دو نفر به‌عنوان کشیک می‌ماندند و اعلامیه را به کمک کاربن دست‌نویس می‌کردند و برای پخش تحویل کمیسیون تبلیغات می‌دادند.

سامان‌دهی بدنه‌ی تشکیلاتی هم بر عهده‌ی کمیسیون تشکیلات بود؟

مسئولیت کمیسیون تشکیلات، ایجاد امکان برای فعالیت سندیکا، محافظت از اسناد و اموال سندیکا و فراهم‌کردن زمینه برای تشکیل جلسات مختلف بود. اما سامان‌دهی روابط اداری، روابط بین اتحادیه‌ای، روابط بین سندیکایی و روابط جهانی بر عهده‌ی دبیر بود که در برخی سندیکاها رییس هیأت‌مدیره خوانده می‌شد و البته بودند سندیکاهایی که این وظیفه را هم بر عهده‌ی دبیر کمیسیون تشکیلات می‌گذاشتند.

وظیفه‌ی کمیسیون‌های دیگر چه بود؟

کمیسیون تبلیغات کار تبلیغاتی و کارهای فرهنگی را بر عهده داشت که البته در برخی سندیکاها هم کمیسیون تبلیغات بود و هم کمیسیون فرهنگی. کمیسیون حل اختلاف یا حقوقی وظیفه‌ی پی‌گیری مطالبات حقوقی کارگران از کارفرما را بر عهده داشت. کمیسیون مالی هم تأمین منابع مالی سندیکا را بر عهده داشت و یک یا دو نفر بازرس هم انتخاب می‌شد. بیش‌تر تیپ سازمان‌گر را به‌عنوان دبیر تشکیلات انتخاب می‌کردند، تیپ پروپاگاندیست را به‌عنوان دبیر تبلیغات، تیپ قانون‌دان را به‌عنوان دبیر حل اختلاف و تیپی که بتواند سندیکا را هدایت کند، باتجربه‌تر باشد و برای ملاقات‌ها و مذاکرات گوناگون آمادگی داشته باشد را به‌عنوان دبیر یا رییس هیأت‌مدیره‌ی سندیکا انتخاب می‌کردند. دبیر سندیکا باید بتواند حتی با وزیر هم مذاکره کند، بتواند راه نفوذ در شخصیت‌های مختلف را بشناسد، روحیه‌ی همکاری را با صنوف دیگر ایجاد کند. چهره‌های شاخص سندیکایی امتیازشان توانایی در ایجاد روحیه‌ی همیاری و تقاهم بین سندیکاها بود. افرادی مانند معلم، طبرسی، جعفری، سمنانی، دوزدوزانی، مهدیون و عمواغلی افرادی بودند که روحیه‌ی سازگاری داشتند و روحیه‌ی سازگاری را ترویج می‌کردند، روحیه‌ی همکاری را ترویج می‌کردند و درواقع هم در صنف خودشان و هم در صنوف دیگر شاخص بودند و وجهه‌ی خوبی داشتند.

آیا شد که کارگران خیاط پیش از انقلاب اعتصاب جمعی بکنند یا کارگاه‌ها به‌صورت انفرادی اعتصاب می‌کردند؟

نه! ما اعتصاب جمعی نداشتیم. البته موج‌های اعتصاب داشتیم. مثلاً کارگران کارگاه دانشمند که کارگاه بزرگ و معروفی بود برای افزایش دست‌مزد اعتصاب کردند. کارفرماها چون می‌دانستند اگر دست‌مزدهای کارگاه دانشمند بالا برود، آن‌ها هم مجبورند دست‌مزدها را افزایش دهند، برای این‌که این اتفاق نیفتد به کمک حاجی دانشمند رفتند و کار او را به کارگاه‌های خودشان آوردند تا دوخته‌شود. بچه‌ها این موضوع را به سندیکا گزارش‌دادند و مشخص شد که این پارچه‌ها به کدام کارگاه‌ها برده شده است. پارچه‌ها را هم از روی قبض‌های سه برگه‌ای حاجی دانشمند که آن‌زمان تکه بود، شناختند. کارگران این کارگاه‌ها در هماهنگی با سندیکا اعلام‌کردند که ما این پارچه‌ها را نمی‌دوزیم و حتی در برابر فشار

کارفرما همه دست از کار کشیدند و اعتصاب را آغاز کردند. این موج همین‌طور آمد و کارگاه‌ها یکی پس از دیگری به اعتصاب پیوستند تا جایی که کارفرماها به زانو درآمدند.

اعتصاب در حمایت از سندیکاهاى دیگر چطور؟

بله دوبار این‌کار را کردیم. يكبار در حمایت از کارگران شرکت واحد و يكبار در حمایت از تاکسیرانان، همه‌ی کارگران خیاط در مقابل پاساژها و قهوه‌خانه‌ها جمع‌شدند و بازرسان سندیکا هم در میان کارگران می‌چرخیدند تا ببینند چه‌قدر از این اعلام اعتصاب پشتیبانی شده است.

به‌هرحال سندیکا ناگزیر در مقاطعی در برابر کارفرما قرار می‌گرفته است. می‌خواهم بپرسم آیا از جانب رژیم شاه فشاری بر فعالان سندیکا وارد می‌شد؟

ببینید! در همان اعتصاب حاجی دانشمند يك ساواکی آمده بود داخل کارگاه و مشت و لگد به دیوار می‌کوبید که پوستتان را می‌کنیم؛ چون شما آبروی نظام را می‌برید. اما باوجود این، بچه‌ها را فقط تهدید می‌کردند و با هیأت‌مدیره برخورد می‌کردند. ما يك فعال سندیکایی داشتیم به‌نام بسطچی که هرکس هرجا شلوغ می‌کرد این فرد را می‌گرفتند. حتی بعد از تظاهرات صنفی دانشجویان و معلمان بسطچی را بازداشت‌کردند. به‌هرحال هیأت‌مدیره‌ی سندیکا دایم تحت‌فشار بود.

این بازداشت‌ها طولانی هم می‌شد؟

خیر! چنین برخوردی که الان با سندیکالیست‌های شرکت واحد صورت گرفته اصلاً نداشتیم و در تاریخ ایران بی‌سابقه است.

نقش فعالان سندیکای کارگران خیاط در انقلاب ۵۷ چه بود؟

سندیکای کارگران خیاط به‌همراه کفاشان، بافنده‌ها و قنادها از ابتدای سال ۵۷ فعالیت مجددشان را آغاز کردند. یکی از معضلاتی که سندیکای خیاط داشت این بود که رونق دهه‌ی ۵۰ نصیب خیاطان شده بود و از سال ۱۳۴۵ که به‌دلیل افزایش تولید نفت و گران‌شدن آن کشور به رونق اقتصادی رسید و حتی بعد از جنگ رمضان نفت چهل دلاری هم فروخته شد، این رونق موجب شد اکثریت کارگران در فاصله‌ی سال‌های ۴۴ تا ۴۵ کارفرما شدند و خیلی از آن‌ها هم کارفرماهای ثروتمند و موفقی شدند که بعضی از آن‌ها الان در آمریکا کارخانه دارند. به این‌دلیل زیر پای سندیکا خالی‌شد؛ چون تا کارگران می‌گفتند مزد ما را افزایش دهید، کارفرما مزد آن‌ها را زیاد می‌کرد؛ این وضعیت موجب شد که سندیکای کارگران خیاط از درون تهی‌شد. برای بافنده‌ها و کفاشان يك سود ویژه گذاشتند که دستمزدشان را افزایش ندهند، سندیکای بافندگان سوزنی و کفاشان به این سود ویژه پیچیدند و به بهانه‌ی نظارت بر پرداخت این سود ویژه، کمتر آسیب‌دیدند اما سندیکای خیاطان به‌دلیل این‌که همه کارفرما شده بودند، تقریباً تعطیل شد و از فعالان سندیکایی فقط کسانی چون جعفری و عظیمی ماندبودند که به‌دلیل بازداشت‌های متعدد، خسته شده بودند.

پس فعالیت مجدد سندیکا از اوایل ۵۷ آغاز شد؟

سندیکایی‌ها اولین تظاهراتشان را روزی برگزار کردند که مصادف شد با تظاهرات ساواکی‌ها که برای حمایت از قانون اساسی به میدان آمد بودند. در این تظاهرات درگیری شدیدی بین سندیکایی‌ها و ساواکی‌ها اتفاق افتاد. آن‌ها شعار می‌دادند: "بختیار سنگرت را نگهدار" و در بهارستان دو گروه تظاهرکننده به هم برخوردند و درگیری شدیدی پیش آمد. گاردی‌ها هم تیر هوایی شلیک می‌کردند که گاهی هم یک مقدار زمینی می‌شد!

پس از انقلاب برخورد با فعالان سندیکایی خیلی زود در سال ۱۳۵۸ آغاز می‌شود. برخورد با سندیکای کارگران خیاط از چه زمانی و به چه شکل آغاز شد؟

بعد از انقلاب ما علاوه بر دفتری که در لاله‌زار داشتیم، یک مرکز سندیکایی هم در دروازه شمیران داشتیم بنام انجمن همبستگی. در این زمان تشکیلات کارگری حزب جمهوری اسلامی انجمن‌های اسلامی کارخانجات و صنوف را تشکیل داد. این‌ها به بهانه‌ی آموزش‌های دینی فعالیت‌شان را شروع کردند و بلافاصله افشای دگراندیشان در دستور کارشان قرار گرفت. اعضای هیأت‌مدیره‌ی سندیکا‌های مستقل اعلام کردند که شما حتی می‌توانید کاندیدا شوید و اگر رای آوردید می‌توانید در دموکراسی سندیکایی ما فعالیت کنید. این افراد وقتی به سندیکا آمدند با این موضوع مواجه شدند که سندیکالیست‌های باتجربه و قدیمی، محبوبیت عجیبی در میان کارگران دارند و کارگری هم که عضو سندیکا شده است، به دنبال منافع صنفی خودش است. در برابر این وضعیت، اعضای انجمن‌های اسلامی سنتز با سندیکا و فعالان سندیکایی را آغاز کردند که این‌جا مرکز فلان حزب است. ما به آن‌ها توضیح دادیم که هر کسی می‌تواند عضو هر حزبی باشد، اما ما کارگران به این توجه می‌کنیم که هر کسی چه قدر تجربه دارد و چه قدر می‌تواند در مبارزات سندیکایی برای کارگران مفید باشد و در این‌جا هیچ‌کس برای هیچ‌حزبی تبلیغ نمی‌کند اما تفتیش عقاید هم نمی‌کنیم. فشارها ادامه داشت اما مؤثر نبود و اعضای سندیکا روزبه‌روز افزوده می‌شد، خواسته‌ها و مطالبات پی‌گیری می‌شد و کارگاه‌ها سامان پیدا کرده بود. یکی از خصوصیت‌های سندیکای کارگران خیاط بعد از انقلاب این بود که با تعطیلی دانشگاه‌ها عده‌ی زیادی از دانشجویان کارگر بافنده یا خیاط شده بودند و خیلی از این افراد برای همیشه خیاط ماندند. به‌خصوص دخترها به خیاطی‌ها آمده بودند و به‌همین دلیل محیط کارگاه‌ها به‌لحاظ فرهنگی خیلی بهتر شده بود. این دانشجویان که حالا دیگر خیاط شده بودند به سندیکا هم می‌آمدند و این خیلی تأثیرگذار بود. اما به‌رحال نیروهای سرکوب‌گر نتوانستند سندیکا را تحمل‌کنند و با حمله به سندیکا، تعداد زیادی از کارگران را به‌صورت فله‌ای بازداشت کردند. شب حمله در سال ۱۳۶۱، شمسی یزدانی از اعضای هیأت‌مدیره‌ی سندیکا جلسه را اداره می‌کرد که با خون‌سردی درحالی‌که محل سندیکا را محاصره کرده بودند و مسلح از روی دیوارها وارد سندیکا شده بودند، اعلام‌کرد سوء تفاهمی پیش آمده است و برادران پاسدارمان آمده‌اند و بعد از سخنرانی دو سخنران بعدی نروید چون با شما کار دارند. دو سخنران بعدی، سخنرانی‌های خیلی خوب و تندی کردند و یکی از آن‌ها در مورد تجاوز به حقوق کارگر از طریق بالابردن قیمت کالاها صحبت کرد و گفت که سنگ‌ها را بسته‌اید و سگ‌ها را باز گذاشته‌اید. بعد از سخنرانی‌ها حمله‌کنندگان اعلام کردند که این‌جا شده است مرکز گروهک‌ها و همه‌ی حاضران را بازداشت کردند. حتی زندمیاد محسن سجادی را که یکی از فعالان بسیار با شخصیت سندیکایی بود، با کتک از پله‌های سندیکا پایین انداختند. از این افراد تعدادی را در همان کمیته آزاد کردند و بقیه را هم به اوین بردند.

این حمله منجر به تعطیلی سندیکا شد؟

بله! سندیکا تعطیل شد و اموالش را به همان انجمن اسلامی کارخانجات و صنوف دادند.

امروز وضعیت صنف خیاط چه‌گونه است و چه‌قدر این امکان وجود دارد که سندیکای کارگران خیاط، در شرایط فعلی، بازگشایی شود؟

امروز صنف خیاط از صنفی است که به‌دلیل وجود کالاهای خارجی تقریباً از هم پاشیده است. الان بنکدارهای بزرگ با کالاهای چینی و ترکیه‌ای کمر خیاطها را شکسته‌اند. در شرایط فعلی شما می‌توانید جنس‌تان را با هر مارکی که دوست دارید به **چین** سفارش بدهید و در ایران با صد در صد سود بفروشید؛ چون در مملکت باز است و کسی هم پاسخگو نیست. قَدَر قدرت‌های **هیأت‌های مؤتلفه** بنکدارهای بزرگ هستند و در ایران سرمایه‌ی تجاری حرف اول را می‌زند و دلالتی یک‌طرفه است. به‌همین دلیل صنعت **لوازم خانگی**، صنعت **چوب**، صنعت **پوشاک** و **کفش** ما تقریباً نابود شده است و در این رکود بازار، اصلاً کسی روحیه‌ی کار سندیکایی ندارد؛ به اضافه‌ی این‌که تعطیل‌ماندن سندیکای کارگران خیاط به‌دلیل پراکندگی آگاهانه‌ی کارگاه‌ها است، کارخانجات نه تنها تشویق نشدند بلکه توسط همان سرمایه‌ی تجاری که نمی‌خواست تولید در ایران پا بگیرد و حتی تولیدکنندگان را با دسیسه نابودکرد، هزاران سنگ پیش پایشان انداخته‌شد. در کارخانجات هم شرایطی مانند **حکومت‌نظامی** برقرار است و حتی در برخی از آن‌ها رفتن به قسمت‌های دیگر یا **صحبت‌کردن** در ناهارخوری ممنوع است.

روز ۸ بهمن روز خوبی برای سندیکالیست‌ها نبود. شما به‌عنوان یک پیشکسوت سندیکایی ریشه‌های سرکوب اعتصاب کارگران شرکت واحد را چه می‌دانید؟

بعد از دوم خرداد و باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی، کارگران این امید را پیدا کردند که حالا می‌شود تشکلهای را احیا کرد و فعالان سندیکایی فعالیت را آغاز کردند. این فعالیت منجر به ایجاد تشکلی به نام هیأت‌های مؤسسان سندیکاهای کارگری شد و گردهم‌آیی سال ۸۰ تالار یاقوت در واقع نقطه‌ی اوج این حرکت در آن مرحله بود. چند نفری از بچه‌های شرکت واحد هم که آگاهی‌های سندیکایی داشتند، به هیأت مؤسس پیوستند. امید همه‌ی ما این بود که با توجه به ایجاد ارتباط مجدد با دنیا به آن سمت می‌رویم که به‌قول خاتمی ارزش‌های شناخته‌شده‌ی جهان را به رسمیت بشناسیم؛ ضمن این‌که آگاه بودیم که در قدرت، یک جریان **ذهنی‌گرا و واپس‌مانده‌ای** وجود دارد که از لحاظ مناسبات اجتماعی و اقتصادی **بردمداری** و **فئودالیت** را می‌پسندد. این جریان از **سرمایه‌ی تجاری** و **پول نفت** تغذیه می‌کند و قدرت بالایی در کشور دارد. این تاجر مانع عمده‌ی پیوستن ما به روابط شناخته‌شده‌ی انسانی در سطح جهانی است. شاه هم که هزینه‌های سرسام‌آوری را برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به ملت تحمیل کرد، آن‌هم در شرایطی که در برخی استان‌ها حتی آب آشامیدنی وجود نداشت و فکر می‌کرد به‌عنوان پدر ملت حق این‌کار را دارد، یک متحجر کراواتی بود. این متحجران نمی‌توانند متوجه‌شوند که کار یک سرمایه‌ی ملی است. ما تصورمان این بود که این جریان یا متوجه برخی مسایل شده است یا لاقط تفوقش را از دست داده است و بنابراین می‌شود به ارزش‌های شناخته‌شده‌ی بشری رسید. ارزش‌هایی که اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین آن اتحادیه است. ما فکر کردیم که می‌توانیم به این سلسله‌ی تمدن و فرهنگ بپیوندیم و با توجه به این‌که ۲۵ سال بود که دست‌آوردهای سندیکایی ما تعطیل شده بود، بنا را بر آموزش گذاشتیم. ما می‌دیدیم که بخش‌های مربوط به عدالت اجتماعی در قانون اساسی ما مسکوت مانده است و باورمندان به آن، یا کشته شده‌اند یا از قدرت رانده شده‌اند. در این شرایط نیروی کار ما حق داشت که این حقوق را مطالبه کند و این‌جا بود که مانع‌تراشی‌ها آغاز شد. درست همان

زمانی که فشارها بر سندیکای شرکت واحد افزایش پیدا کرده بود، فدراسیون جهانی سندیکاها در کوبا نشست داشتند. از ایران آقای محبوب را فرستادند که او را نپذیرفتند. حالا چه می‌شد اگر چهره‌های سندیکایی ما مانند منصور آسالمو یا ابراهیم مددی به‌عنوان نمایندگان سندیکا در آن‌جا شرکت می‌کردند تا چهره‌ی خوبی از ایران ارایه‌دهند؟ آیا فرستادن کسی که فدراسیون جهانی او را نمی‌پذیرد به‌مصلحت نظام است یا کسی که معتقد است برخی از اصول این قانون اساسی مثلاً آزادی حق داشتن تشکل موجب افتخار است؟ (نقل از نشریه نامه)